

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه مکار (جله چهارم)

ختم مفهومی استادان خت ۹۵/۱۰/۴

برای استجاب دعا و نزول خیرات و برکات و تغییر و تحول در وجود تک تکمان صلواتی ختم بفرمایید.

برای سلامتی خودتان هم صلواتی ختم کنید.

ما راجع به بحث سوره تکاثر مسیری را طی کردیم. روی گزاره‌ها دقت فرمایید چون امروز قصد داریم جمع‌بندی کنیم.

در معناشناسی تکاثر می‌توانیم شیوه‌ای را بکار ببریم. اگر چه که شباهت‌هایی با شیوه‌های قبلی دارد اما تفاوت محسوسی هم دارد. این که کلمه در ساختاری قرار می‌گیرد و متناسب با آن ساختار می‌توانیم معنا کنیم. می‌توانیم کلمه را از نظر ساختاری بحث کنیم. پس شیوه ما شیوه استخراج کلمه در ساختار است. علاوه بر این که یک کلمه را معنا می‌کنیم، نظامی که بر کلمه حاکم است را هم استخراج می‌کنیم.

تکاثر را با آیه ۲۰ سوره حدید بررسی کردیم. تکاثر از مولفه‌های حیات دنیاست و بین ۵ مولفه‌ای که معرفی شده به عنوان مولفه انتهایی از آن یاد شده است. حیات دنیا یک فرآیند شکل‌گیری دارد ضمن این که معنایی هم دارد.

معنای حیات دنیا: اختلاطی است با حقیقت و مفهوم اجل در آن وجود دارد که موجب رویش و دستیابی به ثمرات تا زمان معینی می‌شود.

مخلوط‌شدن با نبات ارض و رویش پیدا می‌کند و به ثمراتی می‌رسد. تا این که زمان معینی خشک می‌شود. در این مدت می‌توان از مواهب آن استفاده کرد برای رسیدن به حیات پایدار. حیات دنیا مقدمه و راه و مسیر دستیابی به حیات پایدار است. حیاتی که در آن تغیر و تغییر مشهود است.

تفاوت تغییر و تغیر در چیست؟

در تغیر نگاهمان به موجود است. در تغییر نگاهمان به فرآیند است. می توان حیات دنیا را بر اساس تاثیر و تأثر معنا کرد تا زمانی مشخص و معین که در اثر آن آثاری از خود برجا می گذارد.

تاثیر فرآیند اثر است. تاثر موجودی است که اثر می پذیرد. آثار هم که نتایج است. چه مثبت و چه منفی.

نزول آب از آسمان و اختلاط آب با نبات و رویش و ثمردهی و افول. خلاصه این در سوره اعلی آمده است. خلق، تسویه و قدر (تقدیر)، هدایت، اخراج مرعی، غناء اهوی. این هم فرآیند دارد.

شاکله حیات دنیا عبارت است از: معنای حیات دنیا، فرآیند شکل گیری.

تسبیح و ذکر در سوره اعلی غایت حیات دنیا است. سیح و ذکر در سوره اعلی امر است به پیامبر.

از تعارض این ها لهو و لعب بوجود می آید. در بهشت و جهنم لهو و لعب وجود ندارد.

خدا در بعضی جاها به جای کلمه، شاکله را می آورد. مثل همز و لمز. وقتی شاکله را بیان کند هم معنا را در بر دارد و هم فرآیند را.

هر چیزی که در در حیات دنیا هست تکاثر است. کشف مختصات ۵ مولفه ای حیات دنیا کار بعدی ماست.

فرآیند حیات دنیا یا شاکله حیات دنیا را از آیات بدست آوردیم. شاکله کلی است. یعنی «از ... تا» دارد. جریانی از اراده خدا در بوجود آوردن موقعیت کمال بصورت موقت یا موجل (دارای اجل) و برپایی حیات دائمی.

بوجود آوردن موقعیت کمال به چه صورت است؟ مراتبی از استعداد و نهفتگی تا شکوفایی. شکوفایی طبیعی و فطری.

کمال: دارایی، علم، تقوا و ...

از ابتدای خلقت قرار نبود که انسان در بهشت بماند و باید هبوط می کرد. آمدن انسان به زمین ربطی به خوردن شجره ممنوعه نداشت. ما فعلا با هبوط انسان کاری نداریم.

ما با قسمت «بوجود آوردن موقعیت کمال بصورت موقت یا موجل» کار داریم. منظورمان چیست؟ منظورمان مراتبی از استعداد و نهفتگی تا شکوفایی است. چه استعدادهای جسمی و چه استعدادهای فطری و روحی. هر چه که متعلقات انسان باشد. ممکن است بعضی از ابعاد انسان برای خود بشر امروزی هم مشخص نباشد.

مختصات ۵ مولفه‌ای حیات دنیا که در قسمت میانی که عبارت است از؛ بوجود آوردن موقعیت کمال بصورت موقت یا موجل. هر موجودی در عالم خلق یک روزی برچیده می‌شود. اصلاً زمان، خودش موجود خداوند است. از طریق تعریف کلمات رتبه‌بندی پیدا می‌شود و به این صورت نسبت‌ها مشخص می‌شود.

حیات دنیا یک شکل دارد و ۵ مولفه؛ لعب، لهو، زینت، تفاخر و تکاثر.

معنای فرآیندی ۵ مولفه‌ای مساوی است با شاکله حیات دنیا. معنای اختصاصی برای هر مولفه مساوی است با شاکله حیات دنیا. از یک طرف حیات دنیا شبیه خلق فسوی و قدر فهدی است. و از یک طرف لعب، لهو و ... است. و خدا هر دو را معادل هم قرار می‌دهد. این اتفاق، گیج‌کننده است. این ۵ مولفه خودشان بوجود آورنده موقعیت کمال برای انسان هستند.

پس در ابتدای کار، از تکاثر به حیات دنیا رسیدیم و شاکله استخراج کردیم. الان مولفه‌های حیات دنیا را بررسی می‌کنم که یکی از آن‌ها تکاثر است و بعد تعریف فرآیندی ارائه می‌دهم.

الان موضوع پیچیده است. یک مقدار که پیش برویم مطالب واضح می‌شوند. علت این پیچیدگی هم این است که می‌خواهیم شما حد وسط‌ها را متوجه شوید.

حیات دنیا عبارت است از رویشی که به ثمره‌ای می‌انجامد و آن خشک و بی‌حاصل می‌شود. این حیات لعب، لهو، زینت، تفاخر و تکاثر است. حیات دنیا لعب است. حیات دنیا لهو است. حیات دنیا زینت است. حیات دنیا تفاخر است. حیات دنیا تکاثر است. حیات دنیا معادل همه ۵ مولفه است.

از معنی این ۵ مولفه معلوم می‌شود که در همه این موارد «نداشتن مقصد قابل اعتنا» وجود دارد. در همه این مولفه‌ها ناپایداری و بی‌ثباتی وجود دارد. همه این ۵ مورد بعنوان آسیب‌های زندگی انسان در نظر گرفته شده است.

چرا این آسیب‌ها در حیات دنیا وجود دارد؟ وقتی شاکله‌ای بحث کنیم متوجه می‌شویم که این موارد می‌توانند موقعیت رسیدن به کمال ایجاد کنند. در شاکله این قضیه حل می‌شود ولی در تعریف حل نمی‌شود. پس هم باید شاکله داشته باشیم و هم تعریف را.

دنیا ناپایدار است و قابل اعتنا نیست. دوری از هر کدام این مولفه‌ها هم مشخص است. ما یک حیات دنیا داریم که موقت و است و ناپایدار، محل آسیب، محل دوری از خدا، قرب در آن نیست.

چرا خدا این دنیا را خلق کرده است؟ این دنیا موقعیت «نماندن» و «گذر کردن» است. گذرگاه است.

این مولفه‌ها ویژگی‌های ناپایداری است. هر چیز ناپایداری این ۵ مولفه را دارد. خدا بوسیله حیات دنیا توانست باطل را نشان دهد. هر ناپایداری لهو است. هر ناپایداری لعب است. هر ناپایداری زینت است. هر ناپایداری تفاخر است. هر ناپایداری تکاثر است. اگر این مطلب را بفهمیم حالمان از هر چه دنیاست بهم می‌خورد و کرامت‌مان گل می‌کند. ما ارزان نیستیم که خودمان را به ناپایدار بفروشیم.

حیات دنیا حیاتی است ناپایدار که لهوخیز، لعبخیز، زینتخیز، تفاخرخیز، تکاثرخیز است و در آن هر ناپایداری می‌تواند یکی یا هر ۵ ویژگی را داشته باشد. تمام شدن چیز خوبی نیست. ناپایدا بودن خوب نیست. پس دل به ناپایدار نبندید. زیبایی و سلامتی در دنیا ناپایدار است پس خوب نیست. چون از بین می‌رود و تو هستی که اذیت می‌شوی. پس دل نبند. اگر توانستی به بینایی پایدار بررسی خوب است. والا این بینایی در دنیا وزر و وبال تو می‌شود. چون دنیا ناپایدار است پس ناپایدار است و نمی‌تواند مقصد قرار گیرد. خدا اگر بخواهد می‌تواند این سلامتی را از من بگیرد که لاعب است ولی خدا نمی‌خواهد این‌ها را از من بگیرد. خدا به من «من» را داد که هیچ‌وقت نیست نمی‌شود. «من» همیشه هست. در عین حال روی این «من» هم هیچ‌وقت نمی‌شود حساب کرد. «من» ناپایدار و «من» پایدار. هر طرف از حیات دنیا را ببینی، هیچ چیز نیست. این حقیقت در حیات دنیا جلوه پیدا کرده است. انسان در دایره فکر و اندیشه می‌فهمد که این دنیا جلوه است و حقیقت نیست، چون فکر و اندیشه دارد. بقیه موجودات دستگاه ادراک لهو و لعب ندارند. پس تکلیف ندارند. ما باید بگوییم یک حقیقت داریم.

جلسه بعد به واژه یقین می‌رسیم. یقین را علم جازم معنا کرده‌اند. در صورتی که این معنای یقین نیست.

یقین: یعنی آنچه از حقیقت که جاری در حیات است. جریان ثابتی از حق که در دنیا جاری است. قابل اتکا است. محکم است و اتقان دارد.

انسان در معرض یقین و شک است. توجه به جلوات و نادیده گرفتن حق، شک است.

شک: ادراک ناپایدار و اتکاء به آن.

یقین: ادراک پایدار و اتکاء به آن.

یعلمون الحق و یظهرونه؛ علم به حق پیدا می کنند و اظهار می کنند.

طبق این نگاه که پیش بروید همه دارایی های شما از مصادیق لعب، لهو، زینت، تفاخر و تکاثر می شود. هر چه که دارید این ۵ خصوصیت را دارد. حیات دنیا ناپایدار است پس همه این دارایی هایی که دارید ناپایدار است.

هر لحظه از دارایی های شما کم می شود. در این موقعیت باید سریع به مقصد برسی. به این مقصد می گویند آخرت که پایدار است. دارایی های آنجا ثابت است. هر چه که سن می گذرد مطالب را فراموش می کنیم. بعضی ها اصلاً یادشان می رود که چند فرزند دارند. یادمان می رود چه کتابی خوانده ایم. اگر دارایی ها به ثابت تبدیل نشود از بین می رود. ثواب قرار دادن برای اعمال توسط ائمه برای همین است. روایات ثواب اعمال برای عوام نیست. برای خواص است. بدترین اتفاق در زندگی انسان وقتی است که دین داری تبدیل به لهو و لعب شود. ظاهر کار پوشش دین دارد ولی از این دین به ثابت واقع نمی رساند.

مختصات ۵ مولفه ای حیات دنیا را ساعت بعد بررسی می کنیم. هر یک از مولفه ها یک ویژگی از ناپایداری پیدا می کند. انواع ناپایداری مشخص می شود.

این ۵ مولفه انواع ناپایداری است که فرد را از مقصد پایدار خارج و پس از گذر عمر یا گذشت اجل به ثمره ای جز بیهودگی نمی رسد.

آخرت گرایی یعنی: لعب نبودن، لهو نبودن، زینت نبودن، تفاخر نبودن و تکاثر نبودن.

این بحث تا قبل از بلوغ شرعی معنا ندارد. فرد باید به بلوغ برسد که حجت درونی او بتواند او را به حق برساند.

ساعت دوم

توجه داشته باشید که اصل بحث ساده است اما ممکن است در قالب و بیان پیچیده‌ای در حال عرضه شدن باشد! این را برای کسانی می‌گوییم که متوجه کار نشدند، متوجه این کار پیچیده بشوند.

در معنای «تکاثر»

(۱) به حیات دنیا رسیدیم؛

(۲) در مرحله بعد به تعریفی از حیات دنیا دست یافتیم؛

(۳) به تعریف حیات دنیا قناعت نکردیم و فرآیند حیات دنیا را از قرآن استخراج کردیم و از این‌ها شاکیه حیات دنیا را به دست آوردیم؛

(۴) هر مولفه حیات دنیا را با تعریف حیات دنیا انطباق دادیم.

مولفه‌های حیات دنیا را از فرآیند گرفته‌ایم و حال باید هر مولفه را با تعریف حیات انطباق دهیم. هر مولفه را یک بار معنای فرآیندی کنیم و یک بار معنای اختصاصی.

(۵) ۵ مولفه حیات دنیا را در شاکیه حیات دنیا جایابی می‌کنیم!

این مرحله اصل آن کاری است که می‌خواهیم انجام دهیم. در حال حاضر برای این ۵ مولفه ما کاری به شاکیه نداریم. پس در حال حاضر نیاز به انطباق معنای حیات دنیا و ۵ مولفه داریم.

سوال: برای تعریف چه چیزهایی نیازمند شاکیه هستیم؟

- آن‌هایی که حالت ساختاری و فرآیندی دارند حالت شاکیه‌ای می‌شوند. شاکیه حیات دنیا را از «اعلی» و فرآیند آن را از «یونس» و «حدید» استخراج کردیم. شاکیه باید یک چیزی باشد که بزرگتر از تعریف و فرآیند باشد. ساختار «مولفه‌ای» است.

مولفه‌های فرآیند بصورت «از ... تا» هستند.

خصوصیت این کار این است که موقعیت دنیا را به خوبی به ما معرفی می کند به گونه ای که بتوانیم به تک تک اعضا و موقعیت هایی که در دنیا هست بگوییم که فعلا این جلوه از دنیا در این فرد تجلی یافته است.

حیات دنیا وقتی این گونه مطرح می شود، معنای باطل را می دهد، که مثل حق و باطل در سوره رعد آمده است. برای شاکله حیات دنیا سوره رعد باید بررسی شود.

وقتی بخواهیم معنای کلمه ای را به صورت ساختاری بررسی کنیم روش به این شکل اجرا می شود؛ یعنی شما هر چیزی مثل تکاثر را پیدا کردید یک **فرآیند** و یک **ساختار** و یک **شاکله** دارد.

چگونگی تشخیص اینکه یک کلمه می تواند ساختاری بحث شود یا خیر

کلمه اگر در جایی به گونه ای آمده و در جای دیگر با معنای بزرگتری آمده است می تواند ساختاری باشد. مثلا همز و لمز جزء سیئات است، همز و لمز می تواند در شاکله سیئات دیده شود، در نتیجه هر گناهی در ذات خودش ادبیاتی در مقابل ولیّ الهی درست می کند که آن ادبیات توهین و تحقیر ارزش هاست و یک مرتبه همز و لمز به گونه ای می شود که وابستگی تامّ به هر سیئه ای دارد.

برخی مفاهیم، مفهوم شاکله ای دارند، یعنی کلماتی ذیل خودشان دارند.

- دوستان راجع به ۳ واژه نظراتشان را گفتند:

لعب: تکرار (انتظام) فعل + فقدان غایت = اشتغال بدون مبنای حق

لهو: اراده + عدم توجه به نیاز + فنا = قصد + باطل

در لهو قصد باطل داریم در حالی که در لعب قصدی نداریم.

فخر: زینت + برتری نمایی در نتیجه = تحقیر **به** کسی که فاقد آن است.

نمایاندن زینتی که بر روی «برترشماری» و «برترنمایی» استوار است و در مقایسه ظاهر می‌شود، فخر «مقایسه» و حالت «به نسبت دیگران» را درون خودش دارد. فخر نمایاندنی، که در درونش «برتری‌نمایی» و به «رخ کشیدن» فضل محسوب می‌شود. جنبه‌ای از ادعا کردن هم درونش دارد.

مثبت آمدن فخر در حالت «افتخار» است یعنی کاری کردم که منجر به این شود که به صورت مثبت علمدار چیزی شده باشد، این در روایات است ولی در قرآن فخر به صورت مثبت نیامده است و از ویژگی‌های ابلیس شمرده شده است و برای دارایی‌هایش اعتبار ویژه قائل است و نسبت به آن‌هایی که این اعتبار را ندارند فخر فروشی می‌کند.

مختال فخور کسی است که نه تنها خود را بالاتر می‌بیند که کسی که پایین‌تر از خودش است را پایین‌تر می‌بیند. یعنی دوطرفه است. ممکن است کسی خود را بالا بکشد ولی تحقیری برای دیگران در نظر نداشته باشد ولی اگر هر دو طرف را در نظر بگیرد فخور می‌شود.

فخر یعنی فرد مال یا دارایی در خودش ببیند و حالتی از برتری در او به وجود آید که حق نیست. فخر مثبت (باافتخار)، درونش استقلال نفس نیست. ولی در تفاخر استقلال نفس دیده می‌شود.

وقتی آدمی در وادی فخر می‌افتد، مسیرش تمامی ندارد، مرتب ادامه‌دار و کش‌دار است. التحقیق نیز در معنای تفاخر، امتداد فخر را بیان می‌کند. در فخر، تظاهر به داشتن چیزی هم می‌تواند درونش داشته باشد.

نمایاندن بی‌قصد دارایی = نمایاندن دارایی به قصد نمایاندن دارایی

هر چیزی که ما می‌گوییم خودش، خودش است. اگر درون خودش چیزی نداشته باشد، پس بی‌قصد است. یعنی اگر کسی خواست دارایی را همراه با قصد (قصددار) کند با یک چیز ثابت باید قصددار کند نه با خودش. بنابراین حیات دنیا لهُو و لعب است، لعب یعنی بی‌قصدی و لهُو اراده بی‌قصدی است.

زینت: جلوه است و فخر نمایاندن و تکاثر، کثرت‌گرایی است.

تکاثر: به معنای میل به داشتن برای داشتن، کثرت‌گرایی. جمع می‌کند که جمع کند. یعنی طلب کثرت بدون قصد خاص و ثابت. که نمایشش در تفاخر است.

لعب انجام دادن کاری است که قصد مشخص و حقی نداشته باشد.

لهو یعنی کاری که امکان قصد موجه برایش نیست را اراده کند. یعنی کار بی قصدی را اراده کند. در لعب کاری را انجام می‌دهد که غایت مشخصی ندارد، کار را می‌بینیم که قصدی در آن نیست. در لهو یک اراده‌ای را می‌بینیم که کاری را انتخاب کرده که نمی‌تواند قصد معقولی داشته باشد. در واقع وقتی محصول تولید می‌شود ولی خاصیتی ندارد که ناظر به مشاهدات ماست لعب است.

در لهو یک منفعتی را اراده می‌کند. در کتاب‌ها آمده است که کاری که لهو است حتما درونش لذتی وجود دارد. مثلا می‌گوییم که ۲۴ ساعت یک شبانه روزت را بنویس، کارهایی که می‌توانی برنامه‌ریزی کنی را جدا کن، آن‌هایی که می‌خواهی انجام دهی را برایشان قصد در نظر بگیر، یعنی هدفمند باشد. مثلا من می‌خواهم غذا بخورم، هدف چه باشد؟ سیر شدن و نیرو داشتن برای کار.

اراده‌ای که مدّ نظر است اراده قصد ثابت کردن است. لهو عنصر برنامه‌ریزی را تحت تاثیر می‌گذارد. لعب در قسمت ارزیابی است که شما چه کارهایی کردید؟ آیا فایده حقی داشت؟ اگر نداشت پس همه لعب بوده است. محصول در بحث لعب مطرح است و اراده در بحث لهو. وقتی نگاه به عقب می‌کند و می‌بیند که ۱ سال از عمر رفته ولی بالا نرفته است، اگر ۱ سال عمرش پوچ بود یعنی لعب بوده است. حالا می‌خواهد یک سال جدید را شروع کند، او باید کارهای مفید را اراده کند. لهو روی واحدهای تصمیم‌گیری می‌آید. و لعب روی واحدهای نتیجه‌گیری می‌آید. در واقع این‌ها دو چیز نیستند. بلکه یک چیزند.

کسی هست که کارهایش برایش سود حقیقی و آخرتی نداشته است. پس او «لاعب» بوده است. (یلعبون: یعنی کارخانه‌ای که جنس بی‌سود تولید می‌کند) این فرد در هنگام تصمیم‌گیری برای کارهایش نمی‌تواند برای کارهایش مقاصد حقیقی را در نظر بگیرد؛ که «لاهی» نام دارد. یا یک چیزی منجر می‌شود که او نتواند قصد کند که باب افعال است (الهاکم التکاثر). یا در اثر مواجهه با چیزی توجه‌اش پرت می‌شود یا در اثر غفلت یا نسیان حقیقت است که به او «لاهی» گفته می‌شود.

لاعب برای انسان نداریم اما انسان لاهی داریم. زیرا لعب در انسان تولید است و مثل کارخانه، اما در انسان لهو روی قصد می‌آید.

فقط تفکر است که انسان را از لهو و لعب خارج می‌کند. دقیقاً ساختار تفکر همین شکلی است.

وقتی انسانی نه کارش مفید حقیقی است و نه تصمیمش بر مبنای حقیقت باشد ولی باز این کار را انجام دهد دچار زینت می‌شود. زینت، عامل تکرار است. کاری می‌کند که موجه جلوه می‌شود، «من نمی‌فهمم شما چه می‌گویید» «من نمی‌توانم قصد داشته باشم».

حد وسط بین لهو و لعب و مدام تکرار شدن این چرخه، زینت است. نامفید بودن و بی‌فایده بودنش او را به مفید بودن بر نمی‌گرداند، به عبارتی توجیه است که زینت دیده می‌شود. مثلاً سیگار ضرر دارد، مگر اهل سیگار نمی‌دانند که ضرر دارد؟ می‌گویند که من به آرامش می‌رسم، می‌گویم که اگر آرامش بود که اینقدر مجبور نبودی بکشی، می‌گویند که من اعتیاد دارم!

نمی‌خواهم به زینت حالت جلوه بدهم، می‌خواهم چرخ دنده‌هایش کنم، تسهیل‌گر باشد. مثلاً قبلاً غیبت می‌کرده و می‌خواهد که عذاب وجدانش را کم کند می‌آید و بلافاصله سرش را به چیز دیگری گرم می‌کند. وجه زینت طبق آیات اول سوره فاطر حالت تسهیل‌گری و موجه کردن برای ادامه مسیر است و امکان اصلاح را از انسان می‌گیرد. این است که بد اخلاق همیشه بد اخلاق است. هر کسی هر سیئه دارد بدتر می‌شود که بهتر نمی‌شود. زیرا ساختار حیات ساختار به پوچی رسیدن است. در واقع زینت شارژکننده لهو و لعب می‌شود.

زینت وساطت می‌کند که لهو و لعب به تفاخر و تکاثر برسد. به وسیله زینت، شبه قصدها به قصدهای مقایسه‌ای تبدیل می‌شود و فرد را به صورت غیر حقیقی به نمایاندن خود به دیگران به صورت موجه، کثرت‌گرایی و استمرار به دست آوردن امور و جمع آن ترغیب می‌کند. زینت القایی است، محل القای شیطان زینت است.

این سخت است که همه این‌ها را حیات دنیا بدانیم، مثلاً بگوییم حیات دنیا عبارت است از ماهیتی که سود حقیقی و آخرتی در آن قابل تصور نیست، پس خودش لعب است، هم چنین این ماهیت (حیات دنیا) قابلیت تصمیم‌سازی برای مقصد حقیقی برای کسی را به وجود نمی‌آورد یا در اثر غفلت یا در اثر نسیان.

وقتی بحث ماهیت دنیا مطرح است وارد لعب و لهو می‌شود.

شبه قصدها در این دنیا

ماهیت این حیات به نمایاندن آدم‌های دنیازده به صورت خودنمایی و به عنوان موجه جلوه‌دادن خودشان و جمع مال و اولاد به صورت پیوسته سوق می‌دهد، حتی زرتم المقابر.

چگونه تفاخر به تکاثر وصل می‌شود؟

- چون مقایسه شدن مطرح است، پس تکاثر لازم است که تفاخر در حال تزاید باشد. مثلاً در عقد و عروسی و جهیزیه ما تزاید دیده می‌شود. مدگرایی تفاخر و تکاثر را با هم دارد. برخی مفاهیم مثل «مد» هیچ‌کدام از این واژه‌ها را کم ندارد.

علت اینکه تفاخر به تکاثر می‌رسد این است که خاصیت حیات دنیا فزاینده است. و اگر می‌گوییم خاصیت حیات دنیا لهو و لعب و تفاخر و تکاثر است، باید این‌ها را به ماهیت حیات دنیا ربط دهیم.

ما الان فی حیات دنیا هستیم، مثل اینکه ما را به یک جهنمی انداخته‌اند. جایی که لهو و لعب و غیره دیده می‌شود. حالا به ما گفته‌اند که یک مقصد واقعی را در نظر بگیر که دنیایی نشوی.

زینت دو بعد دارد، بعد درونی که توجیه لهو و لعب است و بعد بیرونی که جلوه دادن و تفاخر است.

ماهیت حیات دنیا لعب، لهو است (این اصلش است)، این یک چرخه است، زینت چرخه بودن را حفظ می‌کند و تبدیل به تفاخر و تکاثر می‌شود. یعنی اگر کسی بخواهد ماهیت حیات دنیا را بشناسد این سیر را می‌تواند بررسی کند.

انسان در این حیات دنیا افتاده است، اگر انسان حیات دنیا را قصد کند، دچار لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر می‌شود و اگر انسان خدا را، رسول را و حکم الهی را قصد کند حیات دنیا برایش وسیله است. برایش زینت و تفاخر نیست. انسان می‌تواند در حیات دنیا باشد ولی در حیات دنیا نباشد. یعنی خداوند به انسان قدرتی عطا کرده است که با اینکه در حیات دنیا است در حیات دنیا نباشد. مثل اینکه فکر کنید اینجا آب است، و شما یک کشتی دارید که با کشتی در آب غرق نمی‌شوید. پس اگر کسی قصد آخرت کند، حیات دنیا برایش امن می‌شود.

بنابراین انسان‌ها در قصد‌هایشان یا در اراده‌هایشان یا در طلب‌هایشان یا در میل‌هایشان یا در فعل‌هایشان (این‌ها همه یکی است) دنیایی یا آخرتی می‌شوند. خود انسان اگر دنیایی شد، لهو و لعب است. یعنی خود انسان قابل لمس است و لهو و لعب است. یک انسان که هم جنس با حیات دنیا می‌شود خودش لهو و لعب می‌شود. اگر خود انسان خودش لهو، لعب، زینت، تکاثر و تفاخر نبود یعنی در آتش است ولی نمی‌سوزد. در آب است ولی خیس نشده است.

مهم‌ترین اتفاقی که برای انسان باید بیافتد اصلاح قصد است. بالاترین اولویت برای هر انسانی در زندگی اصلاح قصد و فعل، اراده، طلب و انگیزه است.

آن کسی که در قرآن اصلاح‌گر قصد و فعل است «نذیر» نام دارد. «نذیر» کارش اصلاح نفس است. یعنی حواس‌پرتی را جمع می‌کند. توجه فرد را به آخرت جلب می‌کند. اگر کسی توجه‌اش به آخرت نباشد به صورت عادی به لهو، لعب، زینت، تکاثر و تفاخر می‌رود.

همه بیماری‌های روان‌شناختی تابع این آیه (آیه ۲۰ سوره حدید) است. یعنی درمان همه بیماری‌های روان‌شناسی در این آیه است. همین مقدار که قصد کسی به سمت دنیا برود فرد را گرفتار می‌کند و هر کدام به گونه‌ای بیماری ایجاد می‌کنند. این‌ها همه خاستگاه تمام بیماری‌های روانی است. یعنی بیماری لهو یک مدل است، بیماری زینت یک مدل و غیره. مثلاً اگر کسی افسرده باشد و در نظر بگیرد که افسردگی به خاطر لعب باشد (عامله ناصبه) می‌گوید که من هیچ کار مفیدی در زندگی‌ام نداشته‌ام.

«تکاثر» شدت بیماری است. یعنی اگر کسی در عین حال که در واقع کارهایش بی‌خاصیت است، نداشته‌هایش را با دیگران مقایسه کند، از طرفی می‌بیند که هیچ ندارد و از طرفی همه ازدواج کردند. در نتیجه شدت افسردگی و لعبش که زیادتر شود تکاثر است. حرکت خلاف جهت نوعی شکنجه است، از یک طرف دست و پایش را به لعب می‌بندد و از یک طرف خودش را به تکاثر می‌بندد. خب این وسط

انسان‌ها برای ماندن در بیماری‌هایشان دلیل می‌آورند. مثلاً دلیل افسردگی من این ۲۰ مورد است. اضطراب محصول لهو است به نسبت لعب. خود این‌ها، عناوین بیماری تولید می‌کند. ارتباطشان شدت ایجاد می‌کند.

استدلال کردن کار زینت است. کسی که استدلالش در حال خودش قوی است، سخت‌تر است نسبت به درمان!

اگر کسی رفت تا چیزی یاد بگیرد ولی به مشکل خورده است، اگر به قصد قربت آمده است که نتیجه اش را گرفته است. اگر به قصد قربت نبوده خب به قصدی بوده است. رسیدن به قصد نسیه نیست، نقد است.

اگر من یک کلاس قرآن رفتم که خوش اخلاق تر شوم باید به قرب رسیده باشم. روی کارهای اسم نگذار (اسم‌هی متفاوت و متنوع). برای خدا، نقد است. نسیه نیست. یعنی آیا محبت به خدا زیاد شد؟ اگر نشد پس قرب نبوده است. نزدیکی به خدا یعنی محبت بیشتر شده باشد. دنیا گول می‌زند، می‌گویی برای خدا، ولی برای یک اتفاق برای خدا نیست. خدا نقد است. حیاتش دنیا باشد یا آخرت، فرق ندارد تعلق به دنیا ندارد.

قصد ما این است که چهره ناخوشایند زینتی که در قوه مخیله ما از دین و دینداری شکل گرفته است، از زندگی باید شکسته شود. باید واضح شود. اگر من برای رضای خدا صدقه دادم، اگر به فکر جبران بودم یعنی برای خدا نبوده است، برای جبران بوده است. اگر گفته انفاق کنید، و اسراف نکنید، برخی‌ها آن قدر دنیا برایشان بی‌اهمیت است که همه زندگی‌شان را می‌دادند. برای همین امر کرد که انفاق کنید و اسراف نکنید. برای غیر خدا لبخند هم نمی‌توان زد. برای غیر ثابت نمی‌توان کاری کرد، آخر او چیزی ندارد که برای او بتوان کاری کرد.

تنها چیزی که انبیاء و اولیای الهی را پیر کرد این بود که نتوانستند حقیقت دنیا را آن‌طور که شاید و باید است به مردم بگویند. برای همین سوره هود و واقعه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پیر کرد. نمی‌دانم چطور می‌شود. کار انذار است. کار عبرت است. باید دیدن و شنیدن فعال شود.

می‌دانیم که مومنین، حاکم بر دنیا می‌شوند و خاصیت حیات دنیا را برای مردم تغییر می‌دهند. علم در دنیا در هر حالتی یک‌دیگر را نقض می‌کند و مدل آخرتی در هر حالتی تایید کننده هم هستند.

واژه‌های عبث و لغو را در جلسه بعد کاربردی می‌کنیم. دوری از لغو اگر کاربردی شود امر ساده‌ای می‌شود. خداوند همان‌طور که دنیا را پر از امواج و فتن کرده است کشتی نجات از آن‌ها را نیز به ما داده است.

انشاء الله توفیق داشته باشیم که از دنیا به خوبی عبور کنیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات